

فصلنامه علمی ° پژوهشی تاریخ اسلام

سال شانزدهم، شماره دوم

تابستان ۱۳۹۴، شماره مسلسل ۶۲

بخارا و نقش سامانیان در شکوفایی آن

تاریخ دریافت: ۹۲/۶/۲

تاریخ تأیید: ۹۳/۱۰/۱۱

حسین ایزدی *

سید محمد حسینی **

شهر بخارا، پیش از ورود اسلام به ماوراءالنهر، از جایگاه ویژه‌ای در امور اقتصادی، ارتباطی و فرهنگی برخوردار بود. این شهر، پس از انتخاب به‌عنوان پایتخت سامانیان و با توجه به سیاست‌های فرهنگی و اجرایی آنان، رشد قابل توجهی یافت. سامانیان توانستند با تکیه بر جایگاه معنوی خلافت عباسی و ایجاد امنیت و ثبات و آرامش در حوزه‌های فرهنگی، اجتماعی و اقتصادی، این شهر را به «قبةالاسلام» و مرکز دینی و مدنی در شرق جهان اسلام، تبدیل نمایند. جایگاه بخارا و نقش فعالیت‌های سامانیان در رونق و آبادانی این شهر، مسئله اصلی این مقاله می‌باشد که به روش توصیفی، مورد بررسی قرار گرفته است.

کلیدواژگان: اسلام، بخارا، سامانیان، ماوراءالنهر، زبان فارسی.

* استادیار دانشگاه باقرالعلوم (ع).
 ** دانشجوی دکتری مطالعات تاریخ تشیع دانشگاه ادیان و مذاهب قم.

مقدمه

ماوراءالنهر تا پیش از سامانیان و حملات امویان، سرزمینی مرکب از دولت‌های کوچک واحه‌ای بود که می‌توان آن را به سه ناحیه زبانی و فرهنگی تقسیم کرد: نخست، ناحیه خوارزم در بخش پایین رود جیحون و اطراف دریاچه آرال که زبان نوشتاری و گویش زبان آن خوارزمی بود و تاریخ محلی و بومی داشت که مبدأ آن، آغاز سده اول میلادی بود.

دوم، سغدیانای بزرگ که نه تنها شامل سمرقند و بخارا می‌گردید، بلکه مناطقی را که در مشرق زیر نفوذ یا کوچ‌نشینی سغدی‌ها بودند، را نیز در برمی‌گرفت. زبان رایج در این منطقه سغدی بوده و زمین داران، اشراف محلی و دهقانان بر این ناحیه بسیار پهناور حکمفرما بودند.

سومین ناحیه ماوراءالنهر، باکتريا باختر بود که مشتمل بر چغانیان، بیشتر تاجیکستان کنونی و شمال افغانستان فعلی بود. در این ناحیه، زبان کوشانی - باکتريایی به کار می‌رفت که نوعی زبان بومی محلی بود و خط آن مردم، در سده اول هجری مصادف با هفتم میلادی، خط یونانی بود که اصلاحات اندکی نیز در آن وارد شده بود.^۱ دین اسلام به واسطه حملات اعراب، از سال ۵۴ هجری وارد این منطقه شد و فرهنگ و تمدن ایرانی، رنگ اسلامی به خود گرفت؛ البته تا سال ۱۲۸ هجری، منطقه مزبور تحت سلطه امویان اداره می‌شد.

با توجه به بُعد مسافت و دوری از نظارت مستقیم خلافت اموی و مرکز آنان (شهر دمشق)، ماوراءالنهر و شهرهای مهم آن، مثل سمرقند و بخارا، از جمله کانون‌های مبارزه بر ضد دولت اموی بود که فشار اقتصادی و سیاسی سنگینی بر مردم ایران و ماوراءالنهر اعمال می‌کردند.

عباسیان با توجه به این مسئله و نیز اتکا بر امکانات نیروهای موجود در خراسان بزرگ و ماوراءالنهر و همراهی و حمایت حکام محلی و زمین‌داران بزرگ منطقه، توانستند امویان را

کنار زده، به قدرت برسند. منطقه ماوراءالنهر تا عهد مأمون (۱۹۸ - ۲۱۸هـ.ق) توسط حکامی اداره می‌شد که مستقیماً به‌وسیله خلفای عباسی منصوب می‌شدند. در قرن سوم هجری و هم‌زمان با دولت صفاریان (۲۵۴ - ۲۹۰هـ.ق)، ماوراءالنهر تحت تسلط خاندان سامانی بود که از جانب طاهریان بر این منطقه حکومت می‌کردند. پس از انقراض طاهریان در سال ۲۵۹هـ.ق، سامانیان با استقلال کامل به حکومت خود ادامه دادند. سامانیان، نخستین حکومت مسلمان ماوراءالنهر بودند که با بنیان‌گذاری حکومتی موروثی و اتحاد عناصر گوناگون و وحدت قومی، توانستند ماوراءالنهر را به یک کشور منسجم و یکپارچه تبدیل کنند. سامانیان، اساس این وحدت سیاسی را دین اسلام قرار دادند و ضمن برقراری ثبات، امنیت و نظم و آرامش، ماوراءالنهر و پایتخت آن بخارا را به مرکز تعلیم و تعلم و رواج مسائل علمی - فرهنگی و تمدن اسلامی تبدیل نمودند. در واقع، سامانیان که نقش مؤثر و تعیین‌کننده‌ای در شکل‌گیری فرهنگ و تمدن اسلامی شرق ایران در بخارا داشتند، نشان دادند که فرهنگ ایرانی می‌تواند با اسلام سازگار باشد و با این کار، خدمت بزرگی به تمدن اسلامی ایران نمودند. این پژوهش، بر آن است تا با شناسایی موقعیت بخارا به‌عنوان پایتخت دولت سامانی، پیامدهای اقدامات سیاسی و سیاست‌گذاری مذهبی و فرهنگی سامانیان را در خصوص شکوفایی این شهر و گسترش اسلام در ماوراءالنهر مورد بررسی قرار دهد.

موقعیت جغرافیایی بخارا

بخارا، زمستانی طولانی و سرد، تابستانی گرم و خشک، و پاییزی نشاط‌انگیز دارد.^۲ موقعیت جغرافیایی و طبیعی ذکرشده بخارا باعث شد که این شهر به کانون تجاری و ارتباطی ماوراءالنهر تبدیل گردد؛ بلکه دارای جمعیت فراوان شود؛ به‌طوری‌که در خراسان و ماوراءالنهر، هیچ شهری انبوه‌تر از بخارا نبود.^۳

بخارا، برخلاف سمرقند که ۳۷ یا ۳۹ فرسخ و به بیان دیگر، شش یا هفت روز راه با آن فاصله دارد،^۴ همیشه در محل کنونی برپا بوده است؛ حتی در نقشه شهر نیز باوجود

تهاجمات مکرر و ویرانگر صحرائشینان که پیش از اسلام اتفاق می‌افتاد، در ظرف مدت هزار سال تقریباً تغییری پیدا نشده است. بخارا، مانند بیشتر شهرهای ایران، از سه قسمت: ارگ، قصر و کهنه‌شهر تشکیل شده بود که همه‌جا به اسم «کهن‌دژ» نامیده می‌شد و دارای هفت دروازه بود.^۵

این شهر، از ایالت‌های بزرگ ماوراءالنهر بوده، در تقسیم‌بندی جغرافیایی، بخشی از ایالت سغد به شمار می‌آمد. ایالت سغد (سغدیانای باستانی)، سرزمین خرم و حاصل‌خیز میان آن دو رود و مهم‌ترین ایالت ماوراءالنهر بود و به باور بسیاری از جغرافی‌دانان، از جنات اربعه و از زیباترین و مصفا‌ترین جاهای دنیا شمرده می‌شد.^۶ جایگاه فرهنگی و اهمیت تاریخی این شهر، موجب شده که در کتاب *مزارات بخارا* به آن اشاره شود. نام «بخارا»، از اشتقاق «بخار» است که به لغت مغان، مجمع علم است؛ چراکه در آن شهر، علما و فضایی بسیاری بوده‌اند.^۷ همچنین گفته‌اند: ریشه نام «بخارا»، «کوه خوران» بوده است. آن‌گاه دو حرف «ه» و «و» را برای تخفیف انداخته‌اند و «کخارا» شده و سپس «ک» را نیز به «ب» بدل کردند. پس، «بخارا» شده است.^۸ در مورد نام‌های بخارا، نقل قول‌های فراوانی شده است. نرشخی، برای آن نام‌هایی چون: نیمجکت، بومسک (به زبان تازی)، مدینه‌التجار (شهر بازرگانان) و بخارا ذکر کرده که مورد اخیر، از همه معروف‌تر است. همچنین، نام آن را «فاخره»^۹ و «بومجکت»^{۱۰} نیز گفته‌اند.

ایالت سغد (سغدیانای باستانی)، سرزمینی خرم و حاصل‌خیز بین دو رود سیحون و جیحون و از مهم‌ترین ایالت‌های ماوراءالنهر بود. این شهر، در دشتی هموار و به‌غایت حاصل‌خیز و سرسبز قرار داشت و خانه‌های آن، از چوب و به‌هم‌پیوسته و نزدیک بود که در آن میان، ویرانه یا فضای خالی دیده نمی‌شد. مساحت این منطقه، ۱۲ فرسخ در ۱۲ فرسخ بود که بر گرداگرد آن، دیواری کشیده بودند.^{۱۱}

و در همه اقلیم‌ها، هیچ جایگه خوش‌تر و با نزهت‌تر از ماوراءالنهر نیست؛

به‌خاصه بخارا. و اگر کسی به قندز بخارا برشود، چندان کی چشم کار کند، جز

سبز هیچ چیز دیگر نبیند؛ چنان‌کی سبزی زمین با کیودی آسمان پنداری به هم یکی شدستی و یا مگر آسمان چون مُکَبّه‌ای^{۱۲} است بر بساطی سبز، و کوشک‌ها در میان سبزی، چون سپهری هر کوشکی.^{۱۳}

بخارا از یک طرف، به کوهستان پامیر و از یک سو، به رود سیحون پیوسته است و از طرف شمال، این جلگه به اطراف سمرقند می‌پیوندد و از سوی مشرق، به دشت فرغانه^{۱۴} و از جنوب، به جلگه چغانیان^{۱۵} و از جانب مغرب، به سمت خوارزم می‌رسد. مجاورت بخارا با کوهستان پامیر باعث شده تا این شهر آب و هوای متغیری پیدا کند. پس از ورود اسلام به این شهر، اهمیت چشمگیری پیدا کرد و در دوره‌ای، در کنار شهرهایی مثل بغداد و ری، به‌خوبی در حوزه فرهنگی و تمدنی درخشید و به‌عنوان یکی از مراکز مهم فرهنگی، سیاسی و اقتصادی جهان اسلام شناخته شد.

اقتصاد بخارا و ترویج فرهنگ اسلامی

موقعیت جغرافیایی بخارا، به‌گونه‌ای بود که راه‌هایی تجاری مناطق و شهرهای گوناگون در ماوراءالنهر، از آن می‌گذشت. مسیر ابریشم که نام و اهمیت آن را به تجارت و بازرگانی می‌شناسیم، از کنار همین شهر می‌گذرد. به همین دلیل، بازارهای متعددی در این شهر ایجاد شد و جمعیت فراوانی را به سوی خود جلب کرد؛ رونق اقتصادی و جمعیتی که پیشینه آن به عهد باستان و دوران حکمرانی کوشانیان بر منطقه وسیع ماوراءالنهر برمی‌گردد. بازار «ماخ روز»، از بازارهایی بود که سالی یک بار در بخارا برگزار می‌شد و پیش از اسلام، محل فروش بُت بود. همچنین بود، بازاری به نام «طاوویس» که در درون دیوارهای بزرگ بخارا و بر شاهراه سمرقند برپا می‌شد.^{۱۶}

طاوویس، نام اصلی او «برخا» است و در وی مردمانی بوده‌اند با نعمت و

تجمل، و از تجمل، هرکسی در خانه یکی و دو طاووس می‌داشته‌اند. عرب، پیش

از این، طاووس ندیده بوده‌اند؛ چون در آنجا طاووس بسیار دیدند، نام آن دیه را

«ذات الطواویس» کردند و بعد از آن، «ذات» را نیز رها کردند و «طواویس» گفتند. در وی، مسجد جامع است و شارستانی عظیم دارد. و در ایام قدیم، آنجا بازار بوده است؛ به فصل تیرماه ده روز. و رسم آن بازار، چنان بوده است که هرچه آخریان معیوب بودی، از برده و ستور، و دیگر آخریان با عیب همه، به این بازار فروختندی؛ و باز رد کردن امکان و سامان نبود و هیچ شرط نپذیرفتی؛ نه فروشنده، نه خزنده را و هر سالی به این بازار، ده هزار کس بیش حاضر آمدی، از بازارگانان و اصحاب حوائج...^{۱۷}

وجود بازارهای مختلف دیگر، چون: افشنه، برکد، رامشن و رخشه^{۱۸} که در کتاب‌های مختلف تاریخی و جغرافیایی به عنوان یک ویژگی مهم شهر، به خصوص برای شهرهای بزرگ و پایتختی مثل بخارا به شمار می‌رود، از اهمیت وافری برخوردار است. کاروان‌های تجاری و بازرگانی، خط ارتباط مناسبی برای انتقال فرهنگ اسلامی و آشنایی دیگر بلاد با این آیین بود. امنیتی که در زیر سایه اسلام به وسیله دولت سامانی ایجاد می‌شد، مهم‌ترین مقوله در تشکیل بازارهای این‌چنینی بود که علاوه بر دادوستد کالا، فضای مناسبی برای ترویج فرهنگ اسلامی بود.

عمده بازارهای بخارا، بازارهایی بودند که پیوند مستقیمی با ایام خاص فرهنگی مردم بخارا داشته، معمولاً ارتباطی وثیق با اعیاد و گاه‌شماری مردم آنجا داشته است و همین امر، عاملی برای انتقال فرهنگ دینی و اجتماعی اسلام به سایر اقوام می‌شد و البته می‌توان گفت که تحول در زمان تشکیل این بازارها، بیانگر نوعی تغییر نگرش یا تحول فرهنگی - اسلامی بخارا بود که به وسیله اقدامات اجرایی و سیاست‌های فرهنگی و مذهبی سامانیان تثبیت شد.

بخارا در عهد اموی عباسی

اولین تهاجمات در عهد اموی و به فرماندهی عبیدالله بن زیاد و در عصر حکومت

معاویه، در سال ۵۴هـ.ق صورت گرفت. در این سال، عبیدالله بن زیاد با ۲۴ هزار سپاهی از رود جیحون عبور کرد و پس از جنگ و شکست دادن سپاهیان ترک که به کمک حاکم بخارا آمده بودند، شهر را به محاصره گرفت و پس از مدتی، خاتون بخارا امان خواست و عبیدالله بن زیاد با اخذ یک میلیون درهم، گرفتن چهار هزار برده، ظروف طلا و نقره و پارچه‌های ابریشم گرانبها صلح کرد.^{۱۹}

با وجود این قرارداد، ساکنان بخارا به دلیل رفتار سپاهیان اموی، بارها سر به شورش برداشتند. در سال ۹۱هـ.ق، پس از تثبیت دولت اموی توسط عبدالملک بن مروان (۶۵ - ۸۹هـ.ق) و انتصاب حجاج بن یوسف ثقفی (م ۹۵هـ.ق) به حکومت عراق و خراسان، قتیبة بن مسلم باهلی (م ۹۶هـ.ق) به عنوان امیر خراسان، شورشیان را سرکوب کرد و ضمن بنای مسجد جامع در بخارا و برقراری نماز جمعه، دستور داد تا اهالی بخارا نیمی از خانه‌های شهر را به اعراب واگذار کنند تا بومیان را از نزدیک کنترل نموده، بر اعمال و رفتار آنان نظارت داشته باشند.^{۲۰}

با وجود این، پس از مرگ قتیبه، به واسطه دخالت چینی‌ها و قبایل ترک و نیز بدرفتاری امویان، طغیان و جنگ و شورش در بخارا برقرار بود. آخرین نمونه از این دست شورش‌ها، در دوران نصر بن سیار (م ۱۳۱هـ.ق)، آخرین حاکم اموی در خراسان در سال ۱۲۱هـ.ق، اتفاق افتاد که در جریان آن، نصر بن سیار شورشیان و سپاهیان ترک را شکست داد.^{۲۱}

نصر بن سیار، پس از این وقایع، قتیبة بن طغشاده را که از حکام محلی و از زمین‌داران بزرگ منطقه بود، «بخارا خدات»، یعنی حاکم بخارا کرد. قتیبة بن طغشاده در جریان قیام بنی‌عباس، به دعوت عباسیان و ابومسلم ملحق شد^{۲۲} و پس از پیروزی عباسیان، در سرکوب شورش شیعی نقش مؤثری داشت. در این شورش، شریک بن شیخ مهری در سال ۱۳۳هـ.ق، در بخارا «خلقی عظیم از مردم بخارا بر او گرد آمده بودند و می‌گفت فرزندان پیامبر ﷺ، شایسته مقام خلافت هستند.» در نتیجه این شورش، افراد بسیاری از

مردم بخارا کشته شدند.^{۲۳} گرچه قتیبة بن طغشاده بعداً به دست ابومسلم کشته شد،^{۲۴} پس از این تا سال ۱۳۷ هـ ق که ابومسلم خراسانی به دست منصور، دومین خلیفه عباسی (۱۳۶ - ۱۵۸ هـ ق) از میان رفت، بخارا و ماوراءالنهر توسط ابومسلم و یا عوامل وی اداره می‌شد. پس از مرگ ابومسلم، تا زمان خلافت مأمون (۱۹۸ - ۲۱۸ هـ ق)، بخارا و ماوراءالنهر توسط حکامی اداره می‌شد که مستقیماً توسط خلفای عباسی تعیین می‌شدند.

خاندان سامانی و بخارا

مأمون که به یاری عناصر ایرانی بر برادرش امین (۱۹۳ - ۱۹۸ هـ ق) غلبه کرده بود، از کسانی که حکومت خود را مرهون آنان بود، حمایت می‌نمود و اداره امور حکومتش، به‌ویژه نواحی شرقی را به ایرانیان سپرد. این مسئله، پایه‌گذار خاندان‌های حکومتگر طاهری و سامانی شدند که اجدادشان از افراد مورد اعتماد و وفادار خاندان عباسی و به‌ویژه مأمون بودند. طاهریان، به‌عنوان نخستین خاندان حکومتگر ایرانی پس از ورود اسلام (۲۰۵ - ۲۵۹ هـ ق)، کنترل بخش‌های مهمی از ایران مثل: خراسان بزرگ، سیستان، ماوراءالنهر و طبرستان را در دست داشتند و خاندان سامانی که به‌واسطه نقش فعال و مؤثری که به رهبری اسد بن سامان و فرزندانش در سرکوبی نواده نصر بن سیار، یعنی رافع بن لیث (زنده در سال ۱۹۴ هـ ق) ایفا کردند، مورد لطف و توجه مأمون قرار گرفتند. پس از اینکه مأمون در سال ۲۰۴ هـ ق، به بغداد رفت،^{۲۵} به غسان بن عباد، حاکم خراسان، سفارش فرزندانش اسد را نمود و او هم حکومت شهرهای مختلف ماوراءالنهر همچون: فرغانه، چاچ، سمرقند، بخارا، اشروسنه و هرات در خراسان را به آنان واگذار نمود.^{۲۶}

پس از استقرار طاهر بن حسین و سپس خاندان طاهری در خراسان، خاندان سامانی تحت امر طاهریان بودند و ابراهیم بن الیاس، از نوادگان اسد که فرمانده سپاهیان خراسان بود، به اشاره امیر محمد بن طاهر بن عبدالله (۲۴۸ - ۲۵۹ هـ ق) در پوشش در حومه هرات، به جنگ یعقوب لیث صفاری (۲۵۴ - ۲۶۵ هـ ق) رفت و شکست خورد و به نیشابور

گریخت.^{۲۷} تضعیف قدرت سیاسی - نظامی خلافت عباسی، دشمنی و رقابت جدی سلسله صفاری (۲۵۴ - ۲۹۰هـ.ق) و یعقوب لیث با آنان، ظهور علویان در طبرستان (۲۵۰ - ۳۱۶هـ.ق) و نیز لزوم حضور یک حکومت مدافع و حامی مذهب اهل سنت و خلافت عباسی، باعث شد تا معتمد عباسی (۲۵۶ - ۲۷۹هـ.ق)، در سال ۲۶۱هـ.ق فرمان حکومت ماوراءالنهر را به نام نصر بن احمد سامانی (۲۶۹ - ۲۷۹هـ.ق) که در سمرقند بود، صادر کند.^{۲۸} نصر که به عنوان بزرگ‌خاندان سامانی در سمرقند مستقر شده بود، به دلایلی از جمله: مقابله با فردی به نام حسین، از خاندان طاهری که از خوارزم به بخارا آمده و این شهر را اشغال کرده بود، هجوم دستجات غارتگر خوارزمی و همچنین به درخواست بزرگان شهر، برادر خود اسماعیل را به بخارا اعزام کرد. اهالی بخارا، از همان ابتدای ورود، از اسماعیل به عنوان بازگرداننده نظم، ثبات و آرامش استقبال کردند و اسماعیل هم حکومت سامانیان و در واقع، امارت خود را تثبیت کرد.^{۲۹} پس از مدتی، به دلیل تحریک اطرافیان و اختلاف بر سر تعیین و پرداخت مالیات، بین دو برادر جنگ واقع شد و اسماعیل در نبرد پیروز شد؛ ولی بر دست برادر بوسه زد و او را با احترام به سمرقند باز فرستاد و بر ارشدبودن و حاکمیت برادر خود صحنه گذاشت.^{۳۰}

در سال ۲۶۱هـ.ق که معتمد عباسی در مخالفت با یعقوب لیث، فرمان تمام حکومت ماوراءالنهر را برای نصر بن احمد فرستاد و از این زمان، سامانیان در اذهان مسلمانان ماوراءالنهر مشروعیت سیاسی و مذهبی یافته بودند، امیر اسماعیل به خوبی به میزان اعتبار حکم مذهبی خلیفه عباسی در بین مردم ماوراءالنهر پی برد. بنابراین، پس از پیروزی، از نظر خلیفه عباسی همچنان نصر فرمانروای قانونی ماوراءالنهر بود و نه اسماعیل. او نیز قانونی و شرعی بودن حکومت برادر را تا مرگ نصر در ۲۷۹هـ.ق رعایت کرد و تنها پس از این بود که امارت اسماعیل (۲۷۹ - ۲۹۵هـ.ق) در عمل رسمیت یافت؛ به ویژه آنکه معتضد عباسی (۲۷۹ - ۲۸۹هـ.ق) برای وی فرمان حکومتی ارسال کرده بود.^{۳۱} این اقدام خلیفه، موجب بروز جنگی بین امیر اسماعیل و عمرو لیث صفاری شد که او هم مدعی حکومت بر ماوراءالنهر بود؛ ولی در سال ۲۸۷هـ.ق شکست خورد و پس از اسارت، به بغداد اعزام شد و

در زندان بنی‌عباس از دنیا رفت.^{۳۲} امیر اسماعیل، پس از این پیروزی که قدرت و دولت خود را تثبیت کرده بود، شهر بخارا را تختگاه دولت خود قرار داد و دولتی تأسیس نمود که به لحاظ سیاسی، یادآور دولت‌های باستانی ایران با ماهیت مذهبی اسلامی بود. «در ایام وی [امیر اسماعیل]، بخارا دارالملک شد و همه امیران آل سامان حضرت خویش به بخارا داشتند و هیچ از امیران خراسان به بخارا مقام نکردند پیش از وی.»^{۳۳} در طی دوران امویان و عباسیان، بخارا جزء قلمرو خراسان بزرگ محسوب می‌شد و حتی پس از انتقال مرکزیت خراسان از مرو به نیشابور، اداره امور بخارا از دیگر نواحی ماوراءالنهر جدا شد. در واقع، اقدام امیر اسماعیل سامانی در مرکزگزیی بخارا، یک هویت مستقل سیاسی و جغرافیایی برای ماوراءالنهر و بخارا ایجاد کرد و بخارا را در حوزه جغرافیایی ماوراءالنهر قرار داد.

موقعیت‌شناسی امرای سامانی

سامانیان، به جهت وابستگی به خاندان‌های قدیمی و بانفوذ، از آداب و رسوم فرهنگ اصیل ایرانی آگاهی داشتند و به جهت ارتباط نزدیک با حاکمان مسلمان، از آغاز ورود مسلمانان به ماوراءالنهر، با دین اسلام آشنا شده بودند. از این‌رو، کاردانی و مدیریت آنان در ایجاد توازن میان خواسته‌ها و تمایلات ملی و احکام اسلامی، شرایطی را به وجود آورد که تا آن روزگار در ایران دوره اسلامی سابقه نداشت. نکته بسیار مهمی که باعث موفقیت سامانیان در عرصه تاریخ ایران اسلامی شد، درک جایگاه خود و نظام خلافت بود. در واقع، ضعف‌های آشکار عباسیان، سامانیان را دچار توهم نکرد. ظهور جریان‌های ضد خلافت در دوران مقارن سامانیان که بن‌مایه ایرانی‌گری و اعتقادات باستانی ایران را داشت و به صورت طغیان‌های خونین مثل المقنع و بابک خرم‌دین ظاهر می‌شد و یا به صورت قیام تند استقلال‌طلبانه مثل یعقوب لیث که در پی حذف خلافت بود، باعث شد تا سامانیان و در واقع، امیر اسماعیل مؤسس این دولت، روش متعادلی اتخاذ کنند. سامانیان به پشتوانه مقبولیت مذهبی و مردمی، ضمن عدم رویارویی با نظام خلافت، با اظهار

وفاداری به بنی عباس در عمل مستقل بودند و از توانایی‌ها و جایگاه کاریزمایی مذهبی خلافت برای تثبیت دولت خود بهره بردند و به سه هدف دست یافتند:

۱. با پذیرش نظام خلافت و مذهب اهل سنت به عنوان مذهب رسمی و مورد تأیید حکومت، نوعی وحدت دینی پی‌ریزی کردند که با توسل به آن، اجرای حاکمیت در سرزمین‌های پهناوری که مستقیماً تحت فرمان آنان یا امرای دست‌نشانده‌شان اداره می‌شد و بعضاً دارای تفاوت‌های قومی و زبانی بودند، آسان‌تر شد.

۲. از جهت داخلی، حمایت علمای مذهبی ماوراءالنهر و خراسان را که از مذهب اهل سنت و خلافت تبعیت می‌کردند، جلب نمودند و با این عمل، رهبران مذهبی ماوراءالنهر به نقطه پیوند مردم و حاکمیت سامانی تبدیل شدند.

۳. به بهانه فرمان‌برداری از خلفا، مجوز از بین بردن رقبای منطقه‌ای و فرامنطقه‌ای و در واقع، گسترش قلمرو خود را به دست آوردند؛ مانند حمله امیر اسماعیل به طبرستان، ری و سیستان. همچنین، مجوز لازم را برای اعمال حاکمیت بر سرزمین‌های پهناوری مثل ماوراءالنهر و خراسان بزرگ که توسط امرای دست‌نشانده آنان اداره می‌شد، کسب نمودند؛ مثل آل عراق در بخش پایین رود جیحون و اطراف دریاچه آرال، و آل محتاج در چغانیان در جنوب رود جیحون، تاجیکستان امروزی و شمال افغانستان فعلی.

دین، عاملی مؤثر در جهت نزدیک‌ساختن مردمانی بود که دارای تفاوت‌های عمیق قومی و زبانی بودند. از سوی دیگر، پایبندی به دین اسلام و تلاش برای نشر آن، می‌توانست سامانیان را در کسب تأیید از مرجعیت مذهبی خلافت عباسی و همچنین کسب وجهه و اعتبار داخلی در سرزمین‌های شرقی خلافت اسلامی کمک کند. امیر اسماعیل، به جهت کسب رضایتمندی عمومی و اجتماعی در بین مردم، به برقراری عدالت توجه ویژه داشت. وی برای احقاق حق مردم، دیوان‌خانه و داوران مخصوص داشت و حتی هنگام سفر، جماعتی از قضات را همراه می‌برد تا اگر در جریان مسافرت احتیاج پیدا شد، به حل و فصل دعاوی و مشکلات مردم بر اساس احکام شرع بپردازد.^{۳۴} امیر اسماعیل عادت داشت که هر روز تحت هر شرایطی، سوار بر اسب شده، به وسط میدان شهر بخارا برود.

وقتی علت این کار او را پرسیدند، در جواب گفت: این شیوه، بهترین راه دستیابی مستقیم رعیت به وی، جهت دادخواهی و تظلم، بدون هیچ‌گونه ترس و واهمه است.^{۳۵}

در واقع، این اقدامات که با امیر اسماعیل سامانی آغاز شده بود، به‌عنوان روش سیاسی - مذهبی دولت سامانی در تاریخ این دولت استمرار یافت. موقعیت‌شناسی امرای سامانی، فقط به امور سیاسی - مذهبی یادشده محدود نبود و امرای سامانی به امور مختلفی توجه داشتند؛ از جمله: تساهل و تسامح امرای سامانی در مواجهه با ادیان و فرق مختلف و نیز رسمیت‌بخشیدن به زبان فارسی.

تساهل و تسامح امرای سامانی

از جمله ویژگی‌های قابل توجه دوره سامانیان، وجود تنوع گسترده نحله‌های گوناگون دینی و فکری بود؛ به‌طوری‌که با وجود اقتدار دولت سامانی، هیچ‌گاه سیاست سخت-گیرانه‌ای در جهت فشار بر ادیان و فرق و پیروان آن‌ها صورت نگرفت؛ البته برخی گروه‌های مذهبی، مانند اسماعیلیه، به اتهام داشتن انگیزه‌های سیاسی و قیام مسلحانه بر ضد سامانیان در حومه هرات در عهد اسماعیل^{۳۶}، و در نیشابور و بخارا در عهد نصر بن احمد^{۳۷}، و در خراسان و بخارا در عهد منصور بن نوح بن نصر^{۳۸}، از این سیاست مستثنا بودند.

بنابراین، می‌توان یکی از دلایل دوام اقتدار و محبوبیت سامانیان را سیاست نرمش و تسامح در برابر پیروان ادیان و فرق گوناگون دانست. در واقع، تساهل مذهبی نسبت به سایر ادیان و مذاهب موجود در ماوراءالنهر و به‌تبع آن، بخارا، یکی از سیاست‌های جالب توجه سامانیان در اداره اوضاع فرهنگی جامعه بود. غیر از اسلام که به‌عنوان دین رسمی و واحد در تمامی سرزمین ماوراءالنهر معرفی شد، زرتشت، یهودیت، مسیحیت، صابئین، مانویت و یا مجوس، به صورت فعال حضور داشتند.^{۳۹} این امر، بدان سبب بود که ماوراءالنهر از دیرباز جایگاه تلاقی تمدن‌های بزرگ اطراف خویش بوده، ادیان و مذاهب مختلف در آنجا پیروانی داشته‌اند. در روزگار سامانیان، از میان مذاهب رایج اهل سنت، مذهب حنفی بیشترین پیرو را داشت. مروّج مذهب حنفی، شخصی به نام امام ابوحنفص

کبیر بخاری (م ۲۱۷هـ.ق) بود که به تصریح نرشخی در تاریخ بخارا، فردی عالم و زاهد بود و نقش مؤثری در توسعه اسلام و گسترش علم در بخارا داشت. بخارا به واسطه وی، قبه الاسلام و از مراکز عمده مذهب حنفی شد و امیران سامانی نیز حنفی‌مذهب بودند.^{۴۰} پس از مذهب حنفی، مذهب شافعی بیشترین تعداد پیرو را در قلمرو سامانی، به‌ویژه در ماوراءالنهر و حومه بخارا داشت.^{۴۱} در کنار مذاهب اهل سنت، تصوف و مذهب تشیع هم در بخارا پیروانی داشتند. در واقع، ماوراءالنهر و بخارا، از آثار تصوف خراسان برکنار نماندند. مهم‌ترین و قدیمی‌ترین کتاب تصوف به زبان فارسی، یعنی *التعرف لمذهب التصوف* توسط ابوبکر بن اسحاق محمد بخاری (م ۳۸۰هـ.ق) به عربی نوشته شده و در همان سال به‌وسیله ابوالبراهیم اسماعیل مستملی بخاری (م ۴۳۴هـ.ق) به فارسی ترجمه شده است.^{۴۲} بروز قیام‌های شیعی، مثل شریک بن شیخ مه‌ری^{۴۳} و حضور علویان^{۴۴} و تکاپوی اسماعیلیه، به‌خوبی بیانگر فعالیت گونه‌های تشیع در ماوراءالنهر و بخارا است.

در خصوص دیگر ادیان الهی حاضر در منطقه، سیاحان و مورخان مسلمان گزارش می‌دهند که در شاوذار^{۴۵}، معبدی از آن ترسایان است و در آنجا انجمنی دارند و نیز در آنجا خانه‌های اسقفان و منازل زیبا و خرم وجود دارد. ابن حوقل گزارش می‌دهد: گروهی از مسلمانان عراق را دیدم که به سبب استفاده از خوشی آب و هوا و گونه‌نشینی، در آنجا اقامت کرده بودند. این محل، موقوفاتی نیز دارد که گروهی از مسیحیان در آنجا معتکف هستند.^{۴۶}

ابوریحان بیرونی نیز در *آثار الباقیه*، از جشن «عید گل سرخ» مسیحیان چنین روایت

می‌کند:

... و این عید، به همان رسم قدیم خود استعمال می‌گردد و در خوارزم نیز

مرسوم است و در این روز، گل سرخ به کلیساها می‌برند و سبب آن است که

مریم به مادر یحیی که ایمیشیع نام داشت، نوبر این گل را هدیه فرستاد.^{۴۷}

یهودیان نیز از دیگر اقلیت‌های ساکن در نواحی مختلف ماوراءالنهر بودند که بیرونی در کتاب *آثار الباقیه* به احتمال بسیار، آداب و عقاید مذهبی یهودیان را بر مبنای اطلاعاتی که یهودیان خوارزم در اختیار او قرار داده بودند، ذکر کرده است.^{۴۸} باوجود گذشت بیش از دو قرن از سقوط ساسانیان، زرتشتیان هنوز در قلمرو سامانی در سغد در مرز شرقی ماوراءالنهر و حتی در بخارا وجود داشتند و مراسم خود را به راحتی و آزادانه برگزار می‌کردند.^{۴۹} وجود چنین بافت متنوع اعتقادی از ادیان و مذاهب مختلف در قلمرو سامانی و بخارا، در مقایسه با دیگر سرزمین‌های اسلامی، کم‌نظیر بوده است. در واقع، امرای سامانی به لحاظ بافت متنوع مذهبی قلمرو خود، به زندگی مسالمت‌آمیز و تسامح دینی - به جز در مواردی که به براندازی سیاسی منجر می‌شد - اهتمام داشتند. از نمونه‌های بارز تسامح مذهبی سامانیان، برخورد آنان با علویان طبرستان بود که هم از لحاظ سیاسی و هم از لحاظ مذهبی، با امرای سامانی اختلاف داشتند. امیر اسماعیل، دهی به نام «برکد» را خرید و بخشی از آن را وقف علویان کرد.^{۵۰} ابوجعفر محمد بن موسی بن احمد بن موسی بن جعفر علیه السلام که از بزرگان دربار سامانی بود، می‌گوید:

این سید، اگرچه مسکن و اسباب و ضیاع به نیشابور داشت، به طوس متوطن بود و در عهد ملوک آل سامان در عداد خواص حضرت و زمره اعیان دولت معدود بود و با وزراء و کتاب ایشان مجالس و معاشر و به مآثر و مفاخر و معالی و معانی ایشان متعلق شده.^{۵۱}

اتخاذ چنین رویکرد سیاسی از جانب سامانیان و رفتار آزادمنشانه امرای سامانی و عدم تعصب ایشان در جانب‌داری از یک عقیده خاص، نه تنها زمینه مناسبی برای تضارب آرا فراهم نمود و یک نهضت درخشان علمی در تمدن اسلامی ایجاد کرد، بلکه باعث توسعه و رونق بخارا شد و این گونه، «بخارا، به‌مثابه کعبه ملک و مجمع افراد زمان و مطلع نجوم ادباء ارض و موسوم فضلاء دهر شد.»^{۵۲}

تساهل و تسامح مذهبی سامانیان، باعث شد تا علاوه بر حضور گروه‌های متنوع

مذهبی، علما و اندیشمندان مختلف نیز به ماوراءالنهر کوچ کنند. سامانیان با توجه به درآمد چهل میلیونی آنان که از تجارت و کشاورزی ماوراءالنهر و خراسان بزرگ به دست می‌آمد^{۵۳} و با تساهل و عدالتی که به آن شهرت داشتند، در بخارا آسایش خیال، رفاه و امنیت و آرامش لازم را برای عالمان و دانشمندان فراهم کردند. این مسئله، باعث شد تا بخارا که کانون حضور علما شده بود، به «قبةالاسلام» ملقب گردد و با بغداد که مرکز علمی و فرهنگی تمدن اسلامی به شمار می‌رفت، کوس رقابت و بلکه برتری بزند. این وضعیت، زمانی اهمیت پیدا می‌کند و به یک ویژگی برای بخارا تبدیل می‌شود که بدانیم در همین زمان، عراق و پایتخت آن بغداد که نشان مرکزیت تمدن اسلامی را بر پیشانی داشت، به شدت درگیر جنگ مذهبی شیعه و سنی عهد آل بویه، غارت، ناامنی، طغیان‌های دجله و فرات و امراض واگیرداری مثل وبا و طاعون و در یک کلام در هرج و مرج و نابسامانی کامل به سر می‌برد.^{۵۴} در حقیقت، سامانیان به‌عنوان نخستین فرمانروایان مسلمان ماوراءالنهر، این سرزمین را به صورت منطقه‌ای یکپارچه و مسلمان‌نشین درآوردند و پایتخت خود، بخارا را مرکزی برای تعلیم و تعلم و گسترش علم و دانش می‌دانستند. از این رو، علما و دانشمندانی که به دربار آنان می‌آمدند، احترام ویژه می‌یافتند و از زمین بوسی در برابر امیر که رسمی لازم‌الاجراء در باریافتن افراد بود، معاف می‌گردیدند و به راحتی در مجالس امرا حاضر می‌شدند.

در فرهنگ این خاندان، چنان است که دانشمندان را در برابر شاه مجبور به زمین بوسی نمی‌کنند. در شب‌های آدینه در ماه رمضان، مجلس مناظره می‌سازند. شاه، این جلسه‌ها را با پرسشی می‌گشاید، سپس دیگران به سخن می‌آیند. همواره یکی از بزرگ‌ترین و وارسته‌ترین فقیهان را به بالا برکشیده، نیازهایش را برآورده و فتواها را از وی صادق می‌کنند و با نظر وی، کارها را انجام می-

فارسی، زبان گفتمان علمی و دینی در بخارا

سامانیان که به لحاظ فرهنگی و قومی، به فرهنگ و زبان ایرانی وابسته بودند، حیات فرهنگی، اجتماعی و مذهبی خود را بر اساس زبان فارسی پیش بردند. در واقع، به دلیل اینکه سامانیان از خاندان‌های محلی قدیمی و ایرانی ماوراءالنهر بودند و تأثیرپذیری عمیق و دیرینه‌ای از فرهنگ ایرانی^{۵۶} در بخارا داشتند، زبان فارسی را به‌عنوان زبان گفتمان اسلام و زبان رسمی حکومت خود و همچنین زبان فرهنگ و ادبیات، رسمیت دادند. رسمیت‌یافتن دین اسلام به‌عنوان عامل وحدت‌بخش قلمرو سامانی و رسمی‌شدن زبان فارسی، بر امرای سامانی ضرورتی ایجاب می‌کرد تا قرآن را جهت فهم بهتر، به زبان فارسی ترجمه کنند.

ترجمه قرآن در دوره سامانیان به زبان فارسی را می‌توان در رده مهم‌ترین فعالیت‌های فرهنگی برای توسعه و تثبیت اسلام در بخارا و به طور عام در ماوراءالنهر دانست. البته این ترجمه، به همراه ترجمه فارسی تفسیر قرآن طبری در دوره منصور بن نوح (۳۵۰ - ۳۶۶هـ.ق)، با تأیید فقهای ماوراءالنهر انجام شده بود. پس از درخواست امیر سامانی از فقها، آنان گفتند:

روا باشد خواندن و نبشتن تفسیر قرآن به پارسی، مرآن کس را که او تازی نداند؛ از قول خدای عزوجل که گفت: «وَمَا أَرْسَلْنَا مِنْ رَّسُولٍ إِلَّا بِلِسَانٍ قَوْمِهِ». گفت من هیچ پیغامبری را نفرستادم، مگر به زبان قوم او و آن زبانی کایشان دانستند. و دیگر آن بود کاین زبان پارسی از قدیم باز دانستند، از روزگار آدم تا روزگار اسماعیل پیغامبر عليه السلام، همه پیغامبران و ملوکان زمین، به پارسی سخن گفتندی و اوّل کس که سخن گفت به زبان تازی، اسماعیل پیغامبر بود عليه السلام و پیغامبر ما صلی الله وعلیه و آله از عرب بیرون آمد و این قرآن، به زبان عرب بر او فرستادند و اینجا به دلیل ناحیت زبان پارسی است^{۵۷} و ملوکان این جانب، ملوک عجمند.^{۵۸}

این اثر در این دوره، بیانگر جدیت در توسعه فرهنگ اسلامی در عهد سامانی است. ترجمه به زبان و ادب پارسی، از خدمات مهم امیران سامانی است. در واقع، سامانیان علاقه شدید به زبان فارسی و نظم و نثر آن داشتند و به همین دلیل، شعرای ایرانی را مورد تشویق و انعام قرار می‌دادند و با آنان به احترام رفتار می‌کردند؛ مثل رودکی که در عهد نصر بن احمد سامانی (۳۳۰ - ۳۳۱ هـ.ق) «کارش بالا گرفت و ثروت و نعمت او به حد کمال رسید».^{۵۹} سامانیان، نویسندگان را نیز به ترجمه کتب معتبر تاریخی و ادبی به نثر فارسی تشویق می‌کردند؛ مانند کتاب *کلیله و دمنه* که توسط رودکی و از روی ترجمه عربی ابن مقفع از پهلوی به زبان فارسی ترجمه شد.^{۶۰} و یا کتاب *تاریخ الرسل والملوک* محمد بن جریر طبری که به دستور منصور بن نوح سامانی و به دست ابوعلی محمد بن محمد بن عبدالله بلعمی، فرزند ابوالفضل بلعمی، وزیر معروف سامانی، ترجمه شد.^{۶۱} همچنین، *شاهنامه* که ابومنصور دقیقی در عهد منصور بن نوح عهده‌دار تألیف آن شد؛ اما پس از سرودن هزار بیت، به دست غلامش کشته شد و فردوسی ادامه آن را به عهده گرفت که پیش از اتمام آن، سامانیان منقرض شدند.^{۶۲}

در واقع، حضور چهره‌های سرشناس علمی و دینی در دستگاه حاکمه سامانی، از مهم‌ترین علل زمینه‌ساز ترویج زبان فارسی و به دنبال آن، حضور بزرگان علمی و ادبی و رونق فرهنگی و علمی در این دوره است. نقش وزیران دانشمند همچون: خاندان‌های بلعمی، جیهانی و عتبی و حمایت از علما و ادبا، بستر مساعدی برای پیشبرد اهداف علمی فراهم آورد. خاندان بلعمی، پس از برمکیان، از پرآوازه‌ترین خاندان دیوان سالاران ایرانی هستند که نام و یادشان در کتاب‌های ادب و تاریخ به فراوانی آمده است. البته این موضوع، گذشته از والایی پایگاه افراد آن خاندان در ادب و دانش و حکومت، نشانه اهتمام آنان در نگهداشت و احترام دانشمندان، نویسندگان و مورخان بوده است.^{۶۳}

از نتایج مهم توجه ویژه سامانیان به تکریم علما و دانشمندان، ایجاد فضای مناسب علمی و فرهنگی در منطقه ماوراءالنهر و تجمع علما و ادبا شد. حضور دانشمندان ایرانی

مثل این سینا و تولید آثار علمی در حوزه‌های گوناگون، نمونه بارز این جریان است. در واقع، چیزی که بیش از همه موجب شهرت بخارا گردید، تعداد و تنوع دانشمندی بود که در بخارا گرد آمده بودند.

*گمان نکنم با گذشت ایام، اجتماعی متشکل از افرادی نظیر آنان می‌توان دید
و چنین نیز شد؛ زیرا پس از آن، چشم من هرگز به جمال چنان جمعی روشن
نگردید. گوهر دربار سامانیان، رودکی و بزرگ‌ترین شخصیتی که در این محیط
رشد و تکامل یافت، فردوسی طوسی بود.^{۶۴}*

در واقع، بخارا در سایه اقدامات امیران سامانی به‌عنوان مرکز رنسانس فارسی جدید در ادب و فرهنگ قلمداد شد. امرای این دودمان ایرانی، در ترویج و احیای زبان فارسی و تبدیل آن به زبان گفتمان اسلام، کوشش شایانی نمودند؛ به‌طوری‌که با وجود تسلط اقوام ترک‌زبان در آسیای مرکزی، امروز نیز عده بسیاری در بخارا به زبان پارسی یا همان فارسی دری سخن می‌گویند.^{۶۵}

به‌هرحال، مهم‌ترین حاصلی که از دولت سامانیان عاید فرهنگ و تمدن اسلامی مردم ایران شد، ایجاد وحدت قومی بین طوایف مختلف ایرانی ماوراءالنهر با مرکزیت بخارا و محوریت دین اسلام بود. ممکن است، برخی چنین استدلال کنند که این امر، اجتناب‌ناپذیر است و اعراب مجبور بودند برابری ملل و فرهنگ‌ها و آداب غیرعرب را بپذیرند؛ چه این اصل برابری، صرفاً اسلامی است؛ اما باید گفت که این اصل، اول‌بار در خراسان و ماوراءالنهر عصر سامانی به ثمر رسید و جامه عمل پوشید. سامانیان نشان دادند که فرهنگ ایران باستان می‌تواند با اسلام سازگار باشد و این، بزرگ‌ترین خدمت سامانیان به عالم اسلام و البته ایران بوده است؛ روندی که به تثبیت فرهنگ اسلامی در سراسر بلاد شرقی فلات ایران و قبة‌الاسلام شدن بخارا انجامید.

نتیجه

بخارا، پیش از ورود اسلام، مهد تمدن منطقه ماوراءالنهر بوده و اهل آن با فرهنگ ایرانی و زبان ساسانی آشنایی داشتند. این منطقه، به لحاظ اقتصادی نیز به جهت مجاورت با راه بازرگانی ابریشم، رونق فراوانی داشت. پس از ورود اسلام نیز به دلیل اجرای برنامه‌ها و سیاست‌های فرهنگی و اجتماعی دولت سامانی، زمینه مناسبی برای رشد فرهنگی در آن فراهم شد. مهم‌ترین عامل توسعه فرهنگی در بخارا که اصلی‌ترین پیامد آن توسعه دین اسلام در منطقه ماوراءالنهر بود، تدابیر و سیاست‌های اداری - حکومتی و فرهنگی سامانیان بود. سیاست تساهل و تسامح و ایجاد امنیت اجتماعی و اقتصادی و حمایت از علما و ادبا و دانشمندان، توسعه مساجد، خانقاه‌ها و مدارس و به‌کارگیری علما در اداره دولت، زمینه‌ساز مهاجرت بسیاری از دست‌اندازان علم و فرهنگ به این منطقه، به‌ویژه در شهر بخارا شد و در نهایت، این موج بزرگ دانشجویان معارف اسلامی، سبب تثبیت آموزه‌های دین اسلام در سایر مناطق ماوراءالنهر و ایجاد چهره‌ای درخشان در بخارا شد. بخارا، مانند گذشته خود، مجدداً مهد تمدنی و فرهنگی بلاد شرق اسلامی شد. امنیت تجاری، امنیت دینی، امنیت اجتماعی، عدالت اجتماعی، توسعه فرهنگی و رشد چشمگیر اسلام در منطقه، مرهون سیاست تساهل و تسامح دربار سامانی است که توانست با حضور علما و دانشمندان و جذب آنان در دربار، بدان دست یابد. بی‌شک، توجه به دوران درخشان اسلامی منطقه ماوراءالنهر و به‌خصوص بخارا و بررسی نقش بخارا در تقابل با کانون‌های دیگر در غرب و مرکز خلافت اسلامی مثل بغداد و ری، می‌تواند ابعاد تازه‌ای را مشخص کند و بستر مناسبی را برای مطالعه و پژوهش در این زمینه فراهم سازد.

پی‌نوشت‌ها:

۱. دانشگاه کمبریج، تاریخ ایران از اسلام تا سلاجقه، ترجمه حسن انوشه، تهران: انتشارات امیرکبیر، ۱۳۶۳ش، ص ۱۲۹.
۲. ابواسحاق ابراهیم اصطخری، المسالك والممالك، به اهتمام ایرج افشار، تهران: بنگاه ترجمه و نشر کتاب، ۱۳۴۰ش، ص ۲۴۱ - ۲۴۴.
۳. همان، ص ۲۳۹.
۴. همان؛ ابن خردادبه، مسالك و ممالک، ترجمه سعید خارکند، تهران: میراث ملل، ۱۳۷۱ش، ص ۲۷.
۵. اصطخری، پیشین، ص ۲۳۹ - ۲۴۰؛ ابوالقاسم محمد بن حوقل بغدادی، سفرنامه ابن حوقل (ایران در صورت الارض)، ترجمه و توضیح جعفر شعار، تهران: انتشارات امیرکبیر، ص ۲۱۱، ۲۱۲ و ۲۲۰.
۶. ابن حوقل، پیشین، ص ۵۵۷.
۷. علی اکبر دهخدا، لغت‌نامه، زیر نظر محمد معین و جعفر شهیدی، تهران: دانشگاه تهران، ۱۳۵۸ش، ص ۷۸۶.
۸. ابو عبدالله محمد بن احمد مقدسی، احسن التقاسیم فی معرفة الأقالیم، ترجمه علینقی منزوی، تهران: شرکت مؤلفان و مترجمان ایران، ۱۳۶۱ش، ج ۲، ص ۶۸۴.
۹. همان.
۱۰. ابوبکر محمد بن جعفر نرشخی، تاریخ بخارا، ترجمه ابونصر احمد بن محمد بن قیاوی، تصحیح و تحشیه مدرس رضوی، تهران: انتشارات طوس، ۱۳۸۷ش، ص ۳۰.
۱۱. ابن حوقل، پیشین، ص ۲۱۰؛ ابو عبدالله محمد بن احمد مقدسی، پیشین، ص ۳۶۶.
۱۲. در لغت، به معنای سرپوش است.
۱۳. اصطخری، پیشین، ص ۲۳۰ - ۲۳۱.

۱۴. دره «فرغانه» به طول ۳۰۰ کیلومتر و عرض ۷۰ کیلومتر، در مسیر وسطای رود سیحون واقع است و از جنوب شرقی، به ایالت سین کیانگ چین محدود است. فرغانه، به وسیله سلسه جبال تیان شان در آسیای مرکزی و یکسری کوه های محلی احاطه شده و قسمتی از آن، استپ حاصلخیز و قسمتی از آن، بیابانی است. این منطقه، از ادوار باستانی مورد توجه دولت های چین و ساسانیان بوده و پس از ورود اسلام به خراسان بزرگ و ماوراءالنهر، امرا و ساکنان محلی در برابر نفوذ اسلام مقاومت کردند و مانع حضور اعراب شدند. در اوایل قرن سوم هجری و در عصر سامانی، دره فرغانه به روی اسلام گشوده شد و پس از سامانیان، فرغانه پی در پی تحت استیلای قراخانیان، قراختائیان، خوارزمشاهیان، مغولان و تیموریان بوده است. در عهد تیموری، فرغانه، بیشتر جزء خراسان بزرگ بوده و پس از آن، تحت استیلای ازبکان ماوراءالنهر قرار داشته است. امروزه، منطقه فرغانه به سه بخش تقسیم شده و در سه کشور ازبکستان، تاجیکستان و قرقیزستان قرار دارد. (غلامحسین مصاحب، دائرة المعارف فارسی، تهران: شرکت سهامی کتاب های جیبی، وابسته به انتشارات امیرکبیر، ۱۳۸۳ش، ج ۲، ص ۱۸۸۱)

۱۵. چغانیان، ولایتی قدیمی در اطراف دره چغان رود، شمالی ترین آبریزه جیحون در شمال شهر ترمذ است و مرکز آن نیز چغانیان خوانده می شده است. این ولایت، در ادوار قدیم پیش از اسلام، مرکز بودایی گری بوده و معبد بودایی بسیاری داشته است. این منطقه، به حدب آباد معروف بوده و پُر آب؛ به طوری که در هر خانه ای از آن، جوی آبی جاری بوده است. اطراف شهر چغانیان، به سبب وفور گیاهان، از رستنی های فراوان پوشیده شده بود و علف چندان رشد می کرده که اسب در میان آن پیدا نبوده است. قتیبة بن مسلم باهلی در سال ۸۶هـ.ق، چغانیان را تصرف کرد و پس از آن، حکام چغانیان تابع والیان خراسان بزرگ بودند. امرای آل محتاج که بعضاً از جانب امرای سامانی سپهسالار خراسان بودند، معروف ترین حکام محلی چغانیان هستند که تابع سامانیان بودند. این منطقه، پس از سامانیان، به تناوب در دست عزنویان، سلجوقیان، قراخانیان و در قرن نهم هجری، در دست ازبکان بود که پس از بیرون راندن

- بازماندگان تیموری، آن را اشغال کردند. (مصاحب، پیشین، ج ۱، ص ۸۰۲؛ بارتولد، ترکستان نامه، ترجمه کریم کشاورز، تهران: انتشارات آگاه، ۱۳۶۴ش، ج ۱، ص ۱۸۵)
۱۶. نرشخی، پیشین، ص ۲۹ - ۳۰.
۱۷. همان، ص ۱۷ - ۱۸.
۱۸. همان، ص ۲۰ - ۲۲. در مورد افشانه، ن.ک: یاقوت حموی، معجم البلدان، بیروت: دار صادر، ۱۳۷۶ق، ج ۱، ص ۱۳۲.
۱۹. عزالدین علی بن اثیر، الکامل فی التاریخ، ترجمه عباس خلیلی، تهران: شرکت سهامی چاپ و انتشارات کتب ایران، ج ۵، ص ۴۵ - ۴۶؛ نرشخی، پیشین، ص ۵۲ - ۵۳؛ محمد بن جریر طبری، تاریخ الرسل والملوک، ترجمه ابوالقاسم پاینده، تهران: انتشارات اساطیر، ۱۳۷۵ش، ج ۷، ص ۲۸۶۱ - ۲۸۶۲.
۲۰. نرشخی، پیشین، ص ۶۱ - ۶۵.
۲۱. محمد بن جریر طبری، پیشین، ج ۱۰، ص ۴۲۶۷ - ۴۲۷۶؛ ابن اثیر، پیشین، ج ۸، ص ۱۴۵ - ۱۴۶.
۲۲. نرشخی، پیشین، ص ۸۷.
۲۳. همان، ص ۸۶ - ۸۷؛ ابن اثیر، پیشین، ج ۹، ص ۸۲؛ احمد بن ابی یعقوب (ابن واضح یعقوبی)، تاریخ یعقوبی، ترجمه محمد ابراهیم آیتی، تهران: مرکز انتشارات علمی فرهنگی، ۱۳۶۲ش، ص ۳۳۶؛ ابوسعید عبدالحی بن ضحاک بن محمود گردیزی، تاریخ گردیزی، تصحیح عبدالحی حبیبی، تهران: انتشارات دنیای کتاب، ۱۳۶۲ش، ص ۲۶۸ - ۲۶۹.
۲۴. نرشخی، پیشین، ص ۱۴ - ۱۵ و ۸۵ - ۸۷.
۲۵. ابن اثیر، پیشین، ج ۱۰، ص ۲۹۹ - ۳۰۰.
۲۶. نرشخی، پیشین، ص ۱۰۴ - ۱۰۵؛ گردیزی، پیشین، ص ۳۲۲ - ۳۲۳.
۲۷. [مؤلف نامعلوم]، تاریخ سیستان، به سعی ملک الشعراء بهار، تهران: انتشارات کلاله خاور، ۱۳۶۶ش، ص ۲۰۹.

۲۸. ابن اثیر، پیشین، ج ۱۲، ص ۱۳۲ - ۱۳۴؛ گردیزی، پیشین، ص ۳۲۱ - ۳۲۳؛ نرشخی، پیشین، ص ۱۰۶ - ۱۱۸.
۲۹. همان.
۳۰. همان.
۳۱. ابن اثیر، پیشین، ج ۱۳، ص ۲۰ - ۲۱؛ تاریخ سیستان، پیشین، ص ۲۵۵ - ۲۵۶؛ گردیزی، پیشین، ص ۳۲۳؛ نرشخی، پیشین، ص ۱۱۸.
۳۲. تاریخ سیستان، ص ۲۵۵ - ۲۶۲؛ گردیزی، پیشین، ص ۳۱۶ - ۳۱۸.
۳۳. اصطخری، پیشین، ص ۲۴۶؛ نرشخی، پیشین، ص ۱۲۷ - ۱۲۸.
۳۴. خواجه نظام الملک طوسی، سیر الملوک (سیاست‌نامه)، به سعی هیوبرت دارک، تهران: بنگاه نشر و ترجمه کتاب، ۱۳۴۰ش، ص ۱۰ - ۲۱.
۳۵. همان.
۳۶. ابن حوقل، پیشین، ص ۱۷۸ - ۱۷۹؛ خواجه نظام الملک طوسی، پیشین، ص ۲۷۸ - ۲۷۹.
۳۷. همان؛ ابن اثیر، پیشین، ج ۱۳، ص ۳۳۲، ۳۳۳ و ۳۳۵؛ گردیزی، پیشین، ص ۱۴۹.
۳۸. خواجه نظام الملک طوسی، پیشین، ص ۲۷۵، ۲۷۶ و ۲۷۸.
۳۹. مقدسی، پیشین، ص ۳۲۳.
۴۰. نرشخی، پیشین، ص ۷۷ - ۸۰؛ مقدسی، پیشین، ج ۱، ص ۴۰۹ و ۴۹۶.
۴۱. مقدسی، پیشین، ج ۲، ص ۴۷۴؛ زکریا بن محمد قزوینی، آثار البلاد وأخبار العباد، ترجمه محمدمراد بن عبدالرحمن، تصحیح محمد شاهمرادی، تهران: دانشگاه تهران، ۱۳۷۳ش، ج ۲، ص ۳۷۰.
۴۲. ذبیح‌الله صفا، تاریخ ادبیات ایران، تهران: انتشارات فردوسی، ۱۳۷۳ش، ج ۱، ص ۶۲۸.
۴۳. نرشخی، پیشین، ص ۸۶ - ۸۷؛ ابن اثیر، پیشین، ج ۹، ص ۸۲؛ ابن واضح یعقوبی، پیشین، ص ۳۳۶؛ گردیزی، پیشین، ص ۲۶۸ - ۲۶۹.
۴۴. ابوالشرف ناصح بن ظفر جرفادقانی، ترجمه تاریخ یمینی، به اهتمام جعفر شعار، تهران: بنگاه نشر و ترجمه کتاب، ۱۳۵۷ش، ص ۲۶۲ - ۲۶۳.

۴۵. روستایی مسیحی نشین، در جنوب سمرقند.
۴۶. ابن حوقل، پیشین، ص ۲۲۵.
۴۷. ابوریحان بیرونی، آثار الباقیه عن القرون الخالیة، ترجمه اکبر داناسرشت، تهران: امیرکبیر، ۱۳۶۳ش، ص ۴۵۹.
- همان، ص ۲۱۸ و ۲۷۴.
۴۹. [ابن فریغون]، حدود العالم من المشرق المغرب، تعلیقات مینورسکی، تصحیح مریم میراحمدی و غلامرضا ورهرام، تهران: دانشگاه الزهراء ع.ا.س.، ۱۳۷۲ش، ص ۳۵۴ - ۳۵۵؛ ابوریحان بیرونی، پیشین، ص ۳۶۲ و ۳۶۵.
۵۰. نرشخی، پیشین، ص ۲۲.
۵۱. ابوالشرف ناصح بن ظفر جرفادقانی، ترجمه تاریخ یمینی، پیشین، ص ۲۶۲ - ۲۶۳.
۵۲. عبدالملک بن محمد ثعالی، یتیمه الدهر فی محاسن أهل العصر، تصحیح محمد محیی‌الدین عبدالحمید، قاهره: السعادة، [بی تا]، ج ۴، ص ۱۰۱.
۵۳. ابن حوقل، پیشین، ص ۱۹۸؛ مقدسی، پیشین، ص ۴۹۸.
۵۴. برای مطالعه نمونه‌ای از غارت، نامنی و بلایای طبیعی و امراض واگیرداری مثل وبا و طاعون، ن.ک: ابن اثیر، پیشین، ج ۱۵، ص ۳۰ و ۴۰؛ همان، ج ۱۴، ص ۹۷ - ۱۱۲؛ ابوعلی رازی ابن مسکویه، تجارب الأمم وتعاقب الهمم، ترجمه علینقی منزوی، تهران: نشر طوس، ۱۳۷۶ش، ص ۳۹۱ - ۳۹۲.
۵۵. مقدسی، پیشین، ج ۲، ص ۴۹۵ - ۴۹۷.
۵۶. مردم بخارا تا قرن چهارم هجری قمری، یعنی عهد سامانیان، مراسم سوگ سیاوش را همراه با قربانی، عزاداری و نواختن آهنگ‌های خاص با عنوان «کین سیاوش» و همچنین جشن‌هایی برای بزرگداشت و یادبود مردگان خود برگزار می‌کردند؛ مثل اعیاد نوسرد و خسوم. (نرشخی، پیشین، ص ۲۲ - ۲۳ و ۳۲ - ۳۳؛ ابوریحان بیرونی، پیشین، ص ۲۶۳ - ۲۶۴)
۵۷. جمعی از نویسندگان، ترجمه تفسیر طبری، تهران: انتشارات توس، ۱۳۵۶ش، ج ۱، ص ۵.
۵۸. همان.

۵۹. سدیدالدین محمد عوفی، *لباب الألباب*، به اهتمام ادوارد براون، لیدن: بریل، ۱۳۲۱ق/ ۱۹۰۳م، ص ۶ - ۷.
۶۰. ابوالمعالی نصرالله منشی، *کلیله و دمنه*، تصحیح و توضیح مجتبی مینوی، تهران: انتشارات دانشگاه تهران، ۱۳۶۲ش، ص ۲، مقدمه.
- . بلعمی، *تاریخ طبری*، تصحیح عزیزالله علیزاده، تهران: انتشارات فردوس، ۱۳۸۹ش، ص ۱۴.
- . *شاهنامه فردوسی*، بر اساس نسخه چاپ مسکو، تهران: انتشارات آدینه سبز، ۱۳۸۹ش، ص ۱۲ - ۱۳؛ ذبیح‌الله صفا، پیشین، ص ۴۰۸ و ۴۱۲.
- . مقدسی، پیشین، ج ۲، ص ۳۷۸ - ۳۷۹.
- . عبدالملک بن محمد ثعالبی، *یتیمه الدهر فی محاسن أهل العصر*، بیروت: دار الکتب العلمیة، [بی تا]، ص ۹۱ و ۱۴۲.
- . ریچارد فرای، *بخارا دستاورد قرون وسطی*، تهران: انتشارات علمی فرهنگی، ص ۱۵۴ - ۱۵۵.